

## فلسفه تاریخ از منظر علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان - بخش اول

از نگاه علامه طباطبائی اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهمل نگذاشته است.



از نگاه علامه طباطبائی اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهمل نگذاشته است.

**چکیده** فلسفه نظری تاریخ، به چگونگی حرکت تاریخ و نقشه مسیر حرکت آن می پردازد. بررسی کیفیت حرکت تاریخ از نظرگاه دینی، می تواند شناخت صحیحی از موقف تاریخی ما، در مسیر حرکت تاریخ به دست آورد. علامه طباطبائی تاریخ را سیر حرکت از وحدت به کثرت و از کثرت به وحدت می داند. انسان ها سعی در استخدام یکدیگر دارند و این گونه به یکدیگر پیوند می خورند و جامعه ابتدایی را تشکیل می دهند. ویژگی استخدام چون منفعت طلبی شخصی را به دنبال دارد، موجب اختلاف و هرج مرج می شود. این اختلاف تنها از سوی یک عامل بیرونی امکان برطرف شدن دارد و آن نبوت است. انبیای الهی با شریعت آسمانی، موجب وحدت جوامع و رشد و تکامل آنها به سوی سعادت حقیقی می گردند. بر این اساس، انبیای الهی را می توان عامل اصلی حرکت تاریخ به شمار آورد. کلیدواژه ها: فلسفه تاریخ، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، استخدام، تکامل، جامعه، انبیا. **مقدمه** فلسفه تاریخ، دانشی نوپدید است که با الگویی کلان، حرکت تاریخ و مراحل و مواضع آن را بررسی می کند. تحلیل پیشینه تاریخی، شناخت جایگاه کنونی و مسیر پیش روی جامعه در گرو کاربرست فلسفه تاریخ است که مبتنی بر معارف دینی شکل گرفته باشد. ازاین رو، لازم است نظریه های فلسفه تاریخی عالمان دینی در این موضوع منقح گردد. بی تردید، علامه طباطبائی را می توان برجسته ترین اندیشمند معاصر در حوزه معارف دینی دانست که مکتب فکری ایشان از طریق آثار و شاگردانش، در سه دهه پس از انقلاب اسلامی، پایگاه اندیشه و تفکر مجامع علمی حوزوی بوده است. مقاله حاضر درصدد تبیین مبانی علامه طباطبائی در موضوع تاریخ و عامل اصلی حرکت تاریخ از منظر این عالم فرهیخته است که از طریق گردآوری و بازسازی نظریات ایشان به ویژه در کتاب ارزشمند المیزان صورت پذیرفته است. ابعاد گوناگون نظریه مرحوم علامه در سه بخش تبیین شده است که ابتدا به عنوان مقدمه بحث، به تاریخ پیدایش انسان و جامعه می پردازد، سپس فرایند حرکت تاریخ را بررسی می کند که از سیر تغییرات جوامع در بستر زمان، به شناسایی عامل حرکت تاریخ می پردازد و درنهایت، مسیر حرکت تاریخ و منزل گاه های برجسته آن را معرفی می نماید. 1. **تاریخ در ورای پیدایش انسان و جامعه** دانش فلسفه تاریخ از آن رو که به تاریخ از بالا نظاره می کند و از موضع اشراف بر آن سخن می گوید، با دانش هایی که مقیاسشان فرد و یا جامعه است تفاوت دارد. اما با وجود این، پیوند تنگاتنگی با کیفیت حرکت انسان و جامعه دارد و از مبانی انسان شناسی و جامعه شناسی تأثیر می پذیرد. عناصر تشکیل دهنده جامعه، انسانها هستند و جوامع نیز در بستر زمان، تاریخ را پدید می آورند. ازاین رو، انسان، جامعه و تاریخ سه لایه و مرتبه مترابط و سه مقیاس ملاحظه یک حقیقت واحدند که نسبت به یکدیگر، تأثیر و تأثر دارند. بر این اساس، پیش از آغاز سخن درباره کیفیت حرکت تاریخ، لازم است از پیدایش انسان و جامعه سخن گفته شود و نسبت میان آنها بررسی گردد. هرچند بررسی مبانی انسان شناسی و جامعه شناسی علامه طباطبائی و ملاحظه نسبت آن با نظریه فلسفه تاریخی ایشان در این مجال نمی گنجد، اما مروری اجمالی بر پیدایش انسان و جامعه از منظر ایشان، مقدمه ای خواهد بود بر ترسیم حرکت تاریخ از منظر این عالم فرهیخته. 1-1. **آغاز انسان** از منظر دینی، تاریخ بشریت ریشه در بحث خلقت انسان و جایگاه او نسبت به عوالم دیگر دارد. سیر تاریخ انسان به معنای عام، شامل همه عوالمی است که انسان در آن حضور داشته است و خواهد داشت. ازاین رو، حیات انسان به این دنیا محدود نمی شود و عوالم دیگری پیش از این وجود داشته و پس از این نیز وجود خواهد داشت. بنابراین، لازم است این موضوع به عنوان یک مبنای صحیح و کامل از سیر حرکت تاریخ در تحلیل حرکت انسان در جمیع عوالم، موردنظر باشد. علامه طباطبائی با تأکید بر نقش طرز تفکر انسان در موضوع آغاز و سرانجام جهان، آن را از عوامل اصلی و سرنوشت ساز در مسیر حرکت جامعه می داند که مبنای سنت های اجتماعی واقع خواهد شد. مردمی که حقیقت زندگی دنیا را در این عالم خاکی خلاصه کنند و مرگ را خاتمه آن ببینند در تنظیم تناسبات اجتماعی نیز تنها معیار و ملاکشان بهره مندی حداکثری از لذایذ مادی خواهد بود و ماورای آن سعادت نخواهند دید (طباطبائی 1389، ج 16، ص 287) مرحوم علامه در کتاب رساله الولایه - که به تعبیر آیت الله جوادی آملی، بهترین و ارزشمندترین اثر حضرت علامه است (جوادی آملی، 1373، ص 93)- به تبیین مراتب این عالم پرداخته و بیان داشته است: مناسبات این عالم اعتباری بوده و چون هر امر اعتباری بر یک امر حقیقی تکیه دارد، تکیه این عالم نیز بر عالم آخرت است. آیت الله جوادی آملی به عنوان عصاره کتاب رساله الولایه بیان می دارد: انسان عوالمی را پشت سر گذاشته و عوالمی را در پیش دارد و خود هم یک موجود حقیقی است. زندگی این موجود، که در گذشته و حال با عوالم گذشته و حال و آینده در ارتباط بوده و هست و فعلاً هم از حقیقت خاص برخوردار است، زندگی اجتماعی است. در زندگی اجتماعی، چاره ای جز قانون نیست، و قانون یک سلسله اعتبارات حکمت عملی است که بایدها و نبایدها، و شایست ها و نشایست ها آن را تأمین می کنند. ... چنانچه قوانین یک سلسله امور اعتباری هستند و انسان یک حقیقت است که با حقایق گذشته و آینده در ارتباط است، حتماً این امور اعتباری به یک تکیه گاه تکوینی متکی است. البته اعتباری بودن قوانین از آن نوع اعتباری نیست که به ید معتبر باشد و هیچ پیوند و رابطه تکوینی نداشته باشد، یا در استنباط آن پیوند اشتباه شده باشد، یا درست منتقل نشده باشد، بلکه درست ریشه یابی شده و اعتبار، ارتباط درستی با تکوین برقرار کرده و تکوین، با لسان اعتبار به درستی برای انسان ها، تفهیم شده است. قرآن کریم جهان ماده و عالم دنیا را عالم اعتبار می داند. دنیا از آن جهت که دنیاست، اعتبار است. البته آسمان و زمین و دیگر موجودات مادی تکوینی هستند و حقیقت، ولی عناوین اعتباری جز اعتبار و جز غرور و جز لهو و لعب چیز دیگر نخواهد بود. قرآن کریم وقتی از دنیا، از آن جهت که دنیاست، سخن می گوید، می فرماید: یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (روم: 7)؛ یعنی مردم دنیا زده، ظاهر دنیا را می بینند و از آخرت غافلند، و این تعبیر نشان می دهد که آخرت، باطن دنیاست (همان، ص 93). همچنین ایشان راه رسیدن به باطن را اعراض از ظاهر دنیا دانسته، از آن، به مقام ولایت تعبیر می کند (همان، ص 94). با رسیدن به مقام ولایت، باطن عالم نیز بر انسان مکشوف می گردد؛ چراکه نسبت میان این عالم با عالم ماوراء، نسبت علیت و معلولیت و کمال و نقص است که آن را نسبت ظاهر و باطن می نامد و چون ظاهر عالم ضرورتاً مشهود ماست و شهود ظاهر، خالی از شهود باطن نیست - زیرا ظاهر از اطوار وجود باطن و عین ربط به آن است - پس هنگام شهود ظاهر، باطن نیز به طور بالفعل مشهود می شود (طباطبائی، 1387، ج 2، ص 48). بنابراین، انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده و هستی او وابسته و متعلق به خداست؛ از ناحیه خدا آغاز شده است و به زودی به سوی او بازمی گردد. هستی اش با مردن ختم نمی شود. او یک زندگی ابدی دارد که سرنوشت زندگی ابدی اش باید در این دنیا معین شود (طباطبائی، 1389، ج 2، ص 197). تحلیل علامه طباطبائی از آیات قرآن نشان می دهد که خدای تعالی این نسل انسان را از زمین آفرید و این نوع را آمیخته از بدن و روح خلق کرد و در این نوع، شعور و قوه ادراک و فکر و اختیار نهاد (یزدانی مقدم، 1385) علامه طباطبائی تأکید می کند که نسل انسان نوع مستقلی است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تحول و تکامل طبیعی به وجود نیامده، بلکه خدا آن را مستقیماً از زمین آفریده است؛ یعنی زمانی بوده که زمین و آسمان وجود داشته و در زمین موجوداتی بوده، ولی انسان نبوده اند. سپس خداوند یک جفت از نوع انسان آفرید که سرسلسله نسل موجود بشر است (طباطبائی، 1389، ج 16، ص 385؛ ج 2، ص 169). خلقت آدم نیز در حقیقت، خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است (همان، ج 8، ص 24). ایشان فرضیه ای را که بعضی از دانشمندان طبیعی درباره تحول انواع فرض کرده اند و براساس آن، پیدایش انسان را به واسطه تکامل میمون یا مانند آن می دانند، فرضیه ای غیرقابل اثبات و ادعایی باطل می داند (جهانگیر، 1383) و ظهور آیات قرآن را بر خلاف آن می شمارد. ایشان می نویسند: آیاتی که گذشت برای اثبات این مطلب کافی است و نیازی به دلیل دیگر نیست؛ برای اینکه همه آنها نسل بشر متولد شده از نطفه را منتهی به دو فرد از انسان به نام آدم و همسر او حوا می دانند و درباره خلقت آن دو صراحت دارند به اینکه از تراب

بوده (در نتیجه، جز این را نمی توان به قرآن کریم نسبت داد که) پس انسانیت منتهی به این دو تن است و این دو تن هیچ اتصالی به مخلوقات قبل از خود و هم جنس و مثل خود نداشتند، بلکه بدون سابقه حادث شده اند (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 227؛ ج 16، ص 382). 1-2. **شکل گیری جامعه مبتنی بر اصل استخدامی**ش از پرداختن به فلسفه تاریخ، ضروری است پیدایش و کیفیت تغییرات جامعه بررسی شود؛ چراکه اساساً تاریخ از سیر تغییر و حرکت جوامع پدید می آید. ازاین رو، شناخت ارکان جامعه و سازوکار تغییر و تحول آن از ضروریات فلسفه تاریخ است. به عبارت دیگر، تاریخ از مجموعه جوامع تشکیل شده است و جوامع گوناگون در سیر زمان، یک مجموعه واحد را تشکیل داده و به خانواده ای مبدل می گردد که هریک از جوامع عضوی از آن خواهد بود. بنابراین، تاریخ به معنای تحول و حرکت جامعه است، و زمانی می توانیم از تاریخ یا فلسفه تاریخ سخن بگوییم که پیش از آن، برای جامعه هویت مستقل و واحدی قابل باشیم. اگر بگوییم جامعه ای در کار نیست و آنچه هست تنها فرد است، آن گاه تاریخ به معنای حرکت جامعه در کار نخواهد بود و فلسفه تاریخ نیز منتفی است (یزدانی مقدم، 1385). بدین روی، برخی از اندیشمندان همچون شهید مطهری نیز فلسفه تاریخ را به قوانین شدن و سیوروت و تحول جامعه ها تعریف می کند (مطهری، 1389، ج 4، ص 106). علامه طباطبائی در آثار خود، به صورت مستقیم، به بحث فلسفه تاریخ نپرداخته، ولی به صورت مبسوط، بحث جامعه را از زوایای گوناگون طرح نموده است. از نگاه مرحوم علامه، مبنای شکل گیری جامعه و اجتماع وجود خصلتی ذاتی در وجود انسان، به نام استخدام است. طبق اصل استخدام، انسان همواره درصدد به کارگیری موجودات دیگر برای رسیدن به کمال خود است. باید به هر طریقی که ممکن است، به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، و به هر سببی دست بزند، و به همین جهت است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می کند، تا با آن ادوات، در ماده های دیگر تصرف کند. کارد و چاقو و اره و تیشه می سازد... (طباطبائی 1389، ج 2، ص 176). بنابراین، ریشه تصرفات انسان نسبت به محیط پیرامون خود، از جمله طبیعت، حیوانات و حتی دیگر انسان ها، اصل استخدام است که طبق آن، تا آنجاکه ممکن باشد، آنها را در مسیر کمال خود به کار می گیرد. از نظر مرحوم علامه، انسان همان ابتدا که متوجه اعضا و اندام و ابزارهای طبیعی و بدنی خود شد، استخدام را اعتبار کرد؛ یعنی چنان که اعضا و اندام خود را برای رسیدن به مقاصد خود به خدمت می گیرد، حکم آن را به موجودات پیرامون خود نیز سرایت داده، آنها را برای رسیدن به مقاصد خود استخدام می کند (یزدانی مقدم، 1385). 3-1. **رابطه فرد و اجتماع**از جمله محورهای اصلی در تحلیل جامعه، رابطه میان فرد و جمع است. اینکه آیا جامعه هویتی غیر از افراد دارد؟ و آیا میان این دو هویت تباین است یا نسبتی دیگر برقرار است؟ آیا آثار جامعه برابند کفی افراد است؟ یا آثاری فراتر از آن دارد؟ از جمله سؤالاتی است که یک نظریه جامعه شناختی باید به آنها پاسخ گوید. از نظرگاه صاحب المیزان، دیدگاه اسلام نسبت به رابطه بین فرد و جامعه، بدیع و بی سابقه است. این پیوند میان جزء و کل، در سرپایای عالم به چشم می خورد؛ به گونه ای که اجزا و اعضا دارای یک خاصیت است و مجموع آنها نیز آثاری جدید و فراتر از آثار تک تک اجزا دارد (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 151-152). مقصود از آثاری که مستند به اجتماع است، فعل مشترک میان تمامی افراد نیست، بلکه فعلی است که مستند به حیث وحدت انسان هاست. فعل مشترک فعلی است که به واسطه شخص انجام شده، اما این فعل را اشخاص دیگر نیز انجام داده اند و بین آنها مشترک است، ولی فعل اجتماعی به واسطه وجود اجتماع تحقق می پذیرد؛ یعنی اگر اجتماع و جامعه نبود، این گونه افعال هم نبود (طباطبائی، 1366، ج 2، ص 197). از خصوصیات فعل اجتماعی این است که همواره بر فعل افراد غلبه می کند و هیچ کس نمی تواند در برابر فعل جامعه مقاومت کند (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 153). طبق این نگاه، آثار جدید برآمده از جامعه نشانگر این است که افراد، در مقیاس جامعه به وحدت می رسند و یک انسان واحد را تشکیل می دهند (همان، ص 170). اما آیا در ضمن مجموع و کل، افراد و اجزا، استقلال خود را از دست می دهند؟ یعنی: همه اجزا و افراد با همدیگر ترکیب شده و یک واحد بسیط را تشکیل می دهند؟ آنچه از عبارات مرحوم علامه به دست می آید گویای این مطلب است که اولاً، وحدت میان افراد در ضمن مجموع، حقیقی است، نه اعتباری؛ یعنی این گونه نیست که افراد صرفاً در کنار هم قرار گرفته باشند و وحدت انضمامی داشته باشند و عنوانی را برای مجموع آنها اعتبار کنیم به نام جامعه، بلکه حقیقتاً میان آنها ترکیب و پیوند برقرار شده است و افراد در این ترکیب جدید، استقلال هویتی خود را از دست می دهند. علامه طباطبائی نحوه پیوند افراد جامعه را در مثال اجزای بدن توضیح می دهد: تن انسان مجموعه ای است مرکب از اعضا و قوایی چند که همه به همه به نوعی دست به دست هم داده و وحدتی حقیقی تشکیل داده اند که ما آن را انسانیت می نامیم، و این وحدت حقیقی باعث می شود که تک تک آن اعضا و آن قوا در تحت استقلال مجموع، استقلال خود را از دست داده و در مجموع مستهلک شوند؛ چشم و گوش و دست و پا و... هریک عمل خود را انجام بدهد و از عملکرد خود لذت ببرد، اما نه به طور استقلال، بلکه لذت بردنش در ضمن لذت بردن انسان باشد. در این مثال، هریک از اعضا و قوای نام برده تمام همشان این است که از میان موجودات خارج، به آن موجودی بپردازند که کل انسان یعنی انسان واحد می خواهد به آن بپردازد؛ مثلاً، دست به کسی احسان می کند و به او صدقه می دهد که انسان خواسته است به او احسان شود، و به کسی سیلی می زند که انسان خواسته است او را آزار و اذیت کند... افراد یک جامعه نیز همین حال را دارند (همان، ص 167). 1-3-1. **قرآن و هویت مستقل جامعه**از نگاه علامه طباطبائی اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهم نگذاشته است (همان، ص 149). ایشان جامعه را دارای هویت و شخصیتی مستقل از افراد می داند و اصلی ترین دلیل و مستند ایشان آیات قرآنی است که برای جامعه احکام خاصی ذکر می کند و به داستان سرنوشت آنان پرداخته است و حتی بیش از داستان اشخاص، به داستان اقوام عنایت دارد (همان، ص 151). ازاین رو، می توان گفت: قرآن کریم با جامعه همچون یک شخصیت و هویت ممتاز از افراد برخورد کرده است: قرآن کریم غیر از آنچه که برای افراد هست، وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قایل است؛ مثلاً، درباره عمر و اجل امت ها می فرماید: وَلَکُلِّ أُمَّةً أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ (اعراف: 34)؛ و درباره کتاب خاص هر امتی می فرماید: کُلُّ أُمَّةٍ نَدْعُ إِلَىٰ کِتَابِهَا (جاثیه: 28)؛ و درباره درک و شعور هر امتی می فرماید: زَیِّتَا لَکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ (انعام: 108)؛ و درباره عمل بعضی از امت ها فرموده: مِثْمُ أُمَّةٍ مُّقْتَصِدَةٍ (مائده: 66)؛ و درباره طاعت امت فرموده: أُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللّهِ (آل عمران: 113)؛ و درباره معصیت امت ها فرموده: وَهَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لَیَأْخُذْنَ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لَیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ کَیْفَ کَانَ عِقَابُ (غافر: 5)؛ یعنی هر امتی درصدد برآمد تا رسول خود را دستگیر کنند، و با باطل علیه حق مجادله کردند تا شاید به وسیله آن، حق را از بین ببرند. در نتیجه، من آنها را به عذاب خود گرفتم، و چه عقابی بود که بر سرشان آوردم! و نیز درباره خلاف کاری امت فرموده: وَلَکُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ قَضَی بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ (یونس: 47) (همان، ص 152-153). علامه طباطبائی همین امر را دلیل اهتمام زیاد اسلام به شأن جامعه می داند که چنین اهمتمی در ادیان سابق دیده نمی شود. علت این اهتمام نیز تربیت و رشد اخلاقی جامعه است که بر اخلاق و تربیت فردی غلبه دارد. 2. **فرایند حرکت تاریخ**فرایند حرکت تاریخ را می توان اصلی ترین و محوری ترین بخش یک نظریه فلسفه تاریخ دانست. هرچند مرحوم علامه به صورت مستقیم به این بحث نپرداخته، اما با مروری بر تحلیل ایشان، از سیر تاریخی جوامع و به کارگیری دیگر مبانی ایشان، می توان نظریه فلسفه تاریخی ایشان را بازسای نمود. 1-2. **تاریخ در گذر از وحدت به اختلاف و از اختلاف به وحدت**علامه طباطبائی تصویری بدیع از سیر حرکت تاریخ از ابتدا تا انتها ترسیم می نماید. طبق دیدگاه ایشان، حرکت تاریخ از بستر وحدت و کثرت و انسجام و اختلاف جوامع بشری پیش می رود. در ادامه، مروری اجمالی به مسیر حرکت تاریخ خواهیم داشت. 1-2-1. **اجتماعی بودن زندگی بشریت**علامه تاریخ زندگی بشریت را همراه با شکل گیری جامعه و اجتماع می داند و برای آن عمری همدان با عمر بشریت قایل است و جامعه را همزاد انسان می داند. ایشان تاریخ را گواه بر این مطلب می داند که تمامی امت ها، که در قرون گذشته یکی پس از دیگری آمده و سپس منقرض شده اند، بدون استثنا تشکیل اجتماع داده اند (طباطبائی، 1389، ج 2، ص 197). اما این سیر حرکت جوامع در طول تاریخ یکسان نبوده، بلکه مانند هر امر انسانی دیگر، با تغییرات فراوان و فراز و نشیب های زیادی همراه بوده و سیری تکاملی را پیموده است: اجتماع انسانی مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست از روز آغاز پیدایش، به صورت کامل تکوّن نیافته تا کسی خیال کند که اجتماع نمو و تکامل نمی پذیرد، نه در کمالات مادی و نه در کمالات معنوی، بلکه اجتماعی شدن انسان هم مانند سایر امور روحی و ادراکی اش، دوش به دوش آنها تکامل پذیرفته؛ هرچه کمالات مادی و معنوی اش بیشتر شده، اجتماعش نیز سامان بیشتری به خود گرفته است و مسلماً انتظار نمی رود که این یک خصوصیت از میان همه خصوصیات و خواص انسانیت مستثنا باشد....، بلکه این خصیصه انسان مانند سایر خصائص که به نحوی با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم کم در انسان تکامل یافته است (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 145). ایشان دیدگاه رایج غربیان در تقسیم بندی ادوار تاریخ بشریت را نفی کرده است و با خرافه دانستن آن، سعی در ارائه سیری قرآنی از تاریخ بشریت دارد. طبق گفته دانشمندان مادی مسلک، پی روی از دین، تقلیدی است و علم آن را نمی پذیرد و به طور کلی، پرستش خدا و دین را از خرافات عهد دوم از عهدهای چهارگانه ای می داند که بر بشر گذشته است: 1. عهد اساطیر؛ 2. عهد مذهب؛ 3. عهد فلسفه؛ 4. عهد علم، که عهد امروز بشر است و تنها از علم پی روی می کند و خرافات را نمی پذیرد. این تقسیم بندی از ادوار تاریخ از منظر مرحوم علامه سخنی است بدون علم و رأیی خرافی است (همان، ج 1، ص 643). 2-2-1.

**خانواده؛ اولین اجتماع انسان**علامه طباطبائی اولین اجتماع را خانواده می‌داند. بر این مبنا، اولین عاملی که موجب شده است دو انسان به سمت یکدیگر آمده، از استقلال و انفکاک خارج شوند و با یکدیگر پیوند برقرار سازند، نیاز جنسی است که از طریق ازدواج پدید می‌آید. ازاین رو، نیاز به جنس مخالف، قوی‌ترین عامل برای برقراری ارتباط شناخته شده است. اولین اجتماع و گردهمایی که در بشر پیدا شده گردهمایی منزلی از راه ازدواج بوده؛ چون عامل آن یک عامل طبیعی بوده است که همان جهاز تناسلی (که زن و مرد هر کدام جهاز تناسلی مخصوص به خود را دارند) است، و این خود قوی‌ترین عامل است برای اینکه بشر را به اجتماع خانوادگی وادار نماید؛ زیرا معلوم است که این دو دستگاه هریک بدون دیگری به کار نمی‌افتد، بخلاف - مثلاً- جهاز هاضمه... (همان، ج 4، ص146). ایشان تصریح می‌کند که در میان نیازهای انسان، تنها نیازی که انسان را به سوی انسان دیگر سوق می‌دهد، نیاز جنسی است و تنها قوای تناسلی انسان است که در ارتباط با انسان دیگر کارکرد دارد. دستگاه‌های دیگری که در بدن انسان تعبیه شده، برای به کار افتادنش، نیازی به انسان‌های دیگر ندارد و تنها جهاز تناسلی است که باید در بین دو نفر مشترکاً به کار بیفتد؛ دو نفر از جنس مخالف. نکته دیگر این است که پیدایش اولین اجتماع انسانی با انتخاب انسان و با ملاحظه مصالح و مفاسد آن نبوده و اساساً ناخودآگاه و مبتنی بر ضرورت دستگاه تناسلی واقع شده و این گونه با تشکیل خانواده، اولین قدم را در تشکیل اجتماع برداشته است (همان). **2-1.3. استخدام؛ عامل پیدایش اجتماع در میان انسان‌ها** همان گونه که پیش از این گذشت، اصل استخدام را می‌توان مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبنای تحلیلی مرحوم علامه در موضوع پیدایش و تغییرات جامعه دانست. طبق این اصل، انسان همواره در صدد به خدمت گرفتن دیگر موجودات در مسیر رسیدن به کمال خود است. به عبارت دیگر، انسان باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش، از موجودات دیگر استفاده کند و در این مسیر به هر سببی دست بزند. به همین سبب است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می‌کند تا با آن ادوات در ماده‌های دیگر تصرف نماید؛ کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد... و نیز انواع صنعت‌ها و فنونی برای رسیدن به هدف‌هایی که در نظر دارد، می‌سازد. در این زمینه، حتی از حیوانات استفاده می‌کند. به استعمار و استثمار حیوانات هم اکتفا ننموده، دست به استخدام همنوع خود می‌زند و به هر طریقی که برایش ممکن باشد آنان را به خدمت می‌گیرد (همان، ج 2، ص176). وجود چنین اصلی در رفتار بشریت، پایه شکل‌گیری جامعه و اجتماع قرار می‌گیرد و به دنبال آن، عدالت اجتماعی محقق می‌گردد (همان). در حقیقت، هنگامی که انسان‌ها با رفتار استخدام گونه خود، با یکدیگر مواجه می‌شوند، پس از تقابل و تعارض و غلبه قوی بر ضعیف، در حالت خاصی به تعادل می‌رسند و حقوق یکدیگر (حق استخدام) را به رسمیت می‌شناسند و این گونه عدالت اجتماعی شکل می‌گیرد. بنابراین، عدل اجتماعی حکمی است که هر کس بر پایه اضطراب بشری به پذیرش حق همنوع خود، بدان تن می‌دهد؛ چراکه در غیر این صورت، هیچ‌گاه انسان حاضر نمی‌شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود سازد، و معنای مدنی بالطبع بودن انسان نیز چیزی جز این نیست. استخدام کم‌کم به صورت ریاست منزل، ریاست فامیل، ریاست قبیله و ریاست ملت درمی‌آید (طباطبائی، 1387، ص50). **2-1.4. استخدام؛ عامل پیدایش اختلاف در میان انسان‌ها** علامه طباطبائی اصل استخدام میان انسان‌ها را عامل اختلاف میان بشریت می‌داند؛ چراکه اختلاف میان انسان‌ها و شدت و ضعف آنها نسبت به یکدیگر موجب بروز بهره‌کشی‌ها، استعمار و استثمار می‌شود. این اختلاف طبقاتی همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند؛ چراکه قوی می‌خواهد از ضعیف بهره‌کشی کند و بیش از آنچه به او می‌دهد از او بگیرد و حتی از او بیگاری بکشد، بدون اینکه چیزی به او بدهد. مغلوب هم به حکم ضرورت، مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب دست به حیل و کید و خدعه بزند تا روزی که به قوت برسد. آن وقت تلافی و انتقام ظلم ظالم را به بدترین وجه بگیرد. بنابراین، بروز اختلاف سرانجام، به هرج و مرج منجر شده، انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشاند؛ یعنی فطرت او را از دستش گرفته، سعادتش را تباه می‌سازد. طبق نظر مرحوم علامه آیه شریفه *وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا* (یونس: 19)؛ (مردم در آغاز به جز یک امت نبودند، ولی بعداً اختلاف کردند). به همین معنا اشاره دارد. همچنین آیه شریفه *وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ* (هود: 118-119)؛ (انسان‌ها لایزال در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار ت به آنان رحم کرده باشد و برای همین هم خلقشان کرده است) و همچنین آیه *لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ* ... (بقره: 213) به این حقیقت اشاره دارند. این اختلاف امری است ضروری و وقوعش در بین افراد جوامع بشری حتمی است؛ چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هرچند همگی به حسب صورت انسانند و از این حیث تا حدی به وحدت افکار و افعال می‌رسند (طباطبائی، 1389، ج2، ص178). نکته دیگر اینکه هرچند اصل استخدام عامل پیدایش اختلاف در میان انسان‌ها شده است، اما این امر با بسط و ساده بودن جوامع اولیه منافاتی ندارد (همان، ج4، ص148). آیت الله جوادی آملی گذار از بساطت اجتماعی - در پیش از اولین پیامبر اولوالعزم - به اختلاف را این گونه توصیف می‌کند: مردم پیش از بعثت حضرت نوح علیه السلام زندگی ساده‌ای داشتند و با بیش‌بسیط و منش مشترک، امت واحدی بودند که هم در جهان بینی همفکر بودند و هم در تشخیص حق و باطل هم رأی. اختلافات جزئی را نیز با رهنمود عقل و هدایت پیامبران پس از حضرت آدم علیه السلام رفع می‌کردند. همراه با پیشرفت علم و صنعت و گسترش روابط اجتماعی، اختلافات علمی و عملی در عرصه‌های فردی، اجتماعی و بهره‌وری از مواهب طبیعی بروز کرد و انتظار در تشخیص حق و باطل و مصالح و مفاسد، متفاوت شد (جوادی آملی، 1389 ج10، ص380). البته علامه طباطبائی تمام اختلاف‌های بشری را از این سنخ نمی‌داند. ایشان در ذیل آیه *وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ* (یونس: 14) اختلاف میان انسان‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کند: نوع اول از حیث معاش بوده و میان خود آنهاست، به گونه‌ای که یکی ظالم و دیگری مظلوم واقع می‌شود. این نوع اختلاف توسط تشریع دین و بعثت انبیا و انزال کتب آسمانی برطرف می‌شود. اما نوع دیگر اختلافی است که پس از آمدن دین، در خود دین و کتاب پدید می‌آید. قرآن کریم ریشه این اختلاف را در علمای دین نشان می‌دهد (طباطبائی، 1389، ج10، ص42؛ ج2، ص169). بنابراین، نباید تصور شود که علامه طباطبائی قصد دارد ریشه همه اختلاف‌ها را به اصل استخدام بازگرداند، بلکه ایشان اساساً اختلاف میان هدایت و ضلالت را از قسم دوم می‌دانند (همان). آیت الله جوادی آملی با ممدوح شمردن اختلاف نوع اول، آن را لازمه پیشرفت علم و گسترش روابط معقول اجتماعی و زمینه ساز بعثت انبیا علیه السلام می‌داند و اختلاف پس از نزول وحی و معلوم شدن حق و صدق را مذموم می‌داند (جوادی آملی، 1389، ج10، ص382). **منابع**اولیایی، منصوره، 1389، واقعیت اجتماعی و اعتباریات از دیدگاه علامه طباطبائی و جان سرل، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. جوادی آملی، عبدالله، 1389، تسنیم، تحقیق: سعید بند علی، چ سوم، قم، اسراء. \_\_\_\_\_، زمستان 1389، جامعه در قرآن، محقق: مصطفی خلیلی، چ سوم، قم، اسراء. طباطبائی، سیدمحمد حسین، 1389، المیزان، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، چ سی ام، قم، انتشارات اسلامی. \_\_\_\_\_، 1387 الف، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمد جواد جنتی کرمانی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب. \_\_\_\_\_، 1387، قم، بوستان کتاب. \_\_\_\_\_، 1387، مجموعه رسائل، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب. \_\_\_\_\_، 1366، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، چ چهارم، قم، صدرا. مطهری، مرتضی، 1389، فلسفه تاریخ، چ پنجم، قم، صدرا. جهانگیر، عیسی، 1383، گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبائی، معرفت، ش80، ص19-28. جوادی آملی، عبدالله، شرحی بر رساله الولایه علامه طباطبائی، میراث جاودان، سال دوم، ش2، ص92-99. یزدانی مقدم، احمدرضا، 1385، آغاز و انجام تاریخ با نگاه به اندیشه فلسفی - قرآنی علامه طباطبائی، پگاه حوزه، ش 196، ص 9-15. یحیی عبدالهی: طلبه سطح سه حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. تاریخ - سال یازدهم، شماره اول، پیاپی 36 ادامه دارد...